اندیشه در پرانتز

مسوولیت بی‌امیدی خود را پذیرفته‌ایم

«سهند ستاری»
Sattari.sa@gmail.com

■ در شـهری که کارگر پیر در کنار دانشـجوی جـوان، در برابر پنجره خیابان‌های عریض شـهر نشسته اسـت با عینک شکسـته‌ای که بر چشم دارد، می‌توانـد تـوده‌ای از مردم شـتابان را ببیند که به سـوی ترافیک تیره شهر می‌دوند و شانه به شانه‌های هم می‌کوبند، بی‌آنکه تماسی میان‌شان برقرار باشـد. آنها از طریق عدم رابطه با یکدیگر در ارتباطند و در مقابل تاثیرات پایدار و ناپایداری که زاییده شهر بی‌هندسـه امروز است نوع زیست در کلانشـهر را تجربه می‌کنند و از این حیث دارای ویژگی‌هایی همچون تنوع، ناهمگونی، ناپیوستگی و تفاوتی ترک‌خورده در سنگفرش خیابان‌ها هستند. او خود را از آنهایی می‌داند که با اینکه هر روز بیش از ۱۲ ساعت در چنین مغمومیتی زحمت می‌کشد امـا در عرض چند دقیقـه و در فاصله نیم‌متری با شـهروندان، همه را مسخره می‌بیند و سرانجام به خانه بازمی‌گردد. این حکایت همه ماست و جالب آنکه کسی بیرون از این وضعیت بزرگ قرار ندارد. همگی در متن این وضعیت بـوده و جزیی از این دیگ جوشان هسـتیم. آری، اکنون ما می‌پذیریم که شکست خورده‌ایم، می‌پذیریم که جا مانده‌ایم و می‌پذیریم که باید آغاز کنیم. ما مسوولیت بی‌امیدی خود را پذیرفته‌ایم. گرچه گاه یک سکته یا پرشی عظیم از ارتفاع یا خوردن نوشدارویی تلخ، استمرار وفـاداری ما را بـر خط‌های پاره‌پـاره خیابان نفی می‌کند اما به قول «داستایوفسـکی» باید ادامه را ادامه داد. باید مسوولیت جایگزینی هندسه شهری را به جای اجتماع شهری بپذیریم و به ادامه دادن ادامه دهیم. باید حین تجدد، بازگردیم و همان‌طور که بدیـو می‌گوید آغاز را از اول آغاز کنیم. ولی آیا این امر شدنی است؟

اجتماع کنونی عصر سرمایه‌داری، در تناقضات پنهانـی دسـت و پا می‌زند که بـه موجب چنین وضعیتی، طناب محکمی بر گردن مردمانش برای یافتن راه‌حل می‌اندازد. این استیصال تا به آنجا ادامه پیدا می‌کند که آنها مجبور می‌شوند برای حل بحران یا طناب را پاره کنند یا خود را از آن بیاویزند. از این رو در چنیـن اجتماعاتی مردم دیگر نخواهند مرد بلکه ناپدید شده و با بازگشت تراژدی، زیباشناختی تجربه یک فرد سـرطانی را محقـق خواهند کرد. آنها با نگاه به گذشـته‌ای تمام‌شده که در فضایی از بی‌آیندگی، انکار و سـتایش توامان گذشته، رخ داده اسـت مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرند. حفره‌ها و شکاف‌های ایجادشده در چنین شهری، امر ناممکن را برای شهروندان بازنمایی می‌کند تا آنها در مقام تجربه فضایی تهی و پوچ، به مازاد یک فقدان برسند. و در مقام این فقدان، مدام تخیل را برای یکی شدن با خود، فراخوانند. پس او و دیگری در فقدان حاکم، میان میل خود و نظم نمادین شهر فاصله می‌اندازد. آنها در برخوردهای نیم‌متری‌شان با آهن‌پاره‌ها و آسمانخراش‌ها، چیزی جز تجربه‌ای عینی و بی‌واسطه در جهان واقعا موجود ندارند و با این تجربه کنترل‌شده و رمزدار، می‌کوشند تا صورتی بی‌شکاف و بی‌حفره از خود و حتی شهرشان نشان دهند؛ انسـانی به ظاهر بشردوست، مثبت‌اندیش، قانون‌مدار، متمدن و دموکراتیک. این گونه است که آیین آدم‌ها در متن نظم و آیین شـهر دوباره‌زایی می‌شـود و عجالتا همچـون راحت‌الحلقوم در کام جامعه تناقض‌گوی سـرمایه‌داری غلت می‌خورد. پس منطق چنین شهری ما را ملزم خواهد داشت تا مبادا امر روزمرگی از خودش بیشتر شود و فاصله میـان فرد و هویت نمادین و البتـه ایده‌آل او را در جامعه تحت‌الشعاع خود قرار دهد.

آری؛ آغـاز جاماندگـی، گسـیختگی و انهدام اینچنین رقم خورد. مسلم بدان در شهری که امر خیالی از تـردد میان امر ناممکن و امر ضروری به دست می‌آید ناگهانگی پیدا کردن حتی یک رخداد، آخرین مقاومت‌ها را از آن خاطره‌هایی خواهد کرد که در مواجهه با تصاویر تنیده در گذشـته، زندانی کرده است. گاه زبانت بند می‌آید از تماشای تجربه برش‌هایـی که زندگی روزمـره‌ات را بی‌صبرانه به سـوی «هیچ» می‌برد. مساله خودآیینی آدم‌ها در شـهری که تنه به تنه و با عـدم رابطه، وفاداری را بسان امری خیالی قلمداد می‌کند توانایی تفکیک میان امر زیبا و زشـت، میل و نفـرت، درزمانی و هم‌زمانی را از «شناخت» می‌گیرد و بی‌شک چنین دوپهلویی‌هایی را در انتزاع میان تصویر شهر و تصور آن، جای می‌دهد.

آن کارگر پیر و دانشجوی جوانی که در کنار هم از پشت پنجره شهر به خیابان‌های بدقواره‌اش نگاه می‌کردند با پذیرفتن شکست، ناامیدی، گسیختگی و تجربه فردی مسخ‌شده در نظم خطوط راه‌ها، قصد داشتند با وفاداری، انزوای خود را عمومی کنند. آنها هر شکست را تجربه‌ای یگانه می‌دانند و با سپردن عینیت‌شان به پله‌های برقی، آسانسورها، پل‌های هوایی و حتی تقاطع‌های غیرهم‌سـطح، خود را از فقدانی که به شکل مازاد بر هویت‌شان دیکته شده بود، رها می‌کنند. آنها می‌کوشند فاجعه را از پس چیزهایی که جزیی از وضع موجود است جدا کرده و فاجعه را از امکان‌پذیری هر چیز فعلی دور کنند. آری؛ آنها مسـوولیت بی‌امیدی خود را پذیرفته‌اند و نمی‌توانند کلاف‌های تنیده‌شـده فراموشـی را فراموش کنند.

اندیشه‌های اجتماعی «طالبوف تبریزی»

قانون مردمان

رویا فتح‌اللّه‌زاده

طالبـوف در مورد مشـروطیت از بازگرداندن «ودیع الهی» به ملت و اعاده این «رهن طبیعی» به مردم ایران یاد می‌کند. او در آثارش نشـان می‌دهد که مخالف نظام اسـت و از معدود اندیشمندانی است که آشکارا استبداد و حکومت فـردی را همه جا در آثار خود مورد نکوهش قـرار داده و شـیوه حکومت در ایران را به شـدت به باد انتقاد می‌گیرد. او حکومت خودرای را دو نوع می‌داند یکی حکومتی که اداره مملکت با قانونی است که پادشاه وضع کرده اسـت، وزیران در برابر او مسوول هستند و دستگاه وضع قانون و اجرای آن در یک جا تمرکز یافته اسـت و روسیه را مثال می‌زند که در آنجا قانون ثمره اراده فردی اسـت و اگر هم دستگاه قانون از دستگاه اجرای آن جدا باشد باز به دلیل اینکه منبع هر دو دستگاه قدرت واحد است معیوب است. و بر این باور است که این نوع قوانین به دلیل اینکه واضع آن ملت نیست «تنظیمات است نه قانون.» نوع دیگـر و بدتر حکومت در نظر طالبوف، این است که اساسـا در آن قانونی وضع نگردیده است بلکه اداره کشـور بر اصول سنت‌ها و آیین قدیمی قرار دارد و اجرای دولت به اراده و دلخواه فرمانروایان اسـت و برای مثال این نوع حکومت ایران قبل از مشروطیت، عربستان و افغانستان را نام می‌برد (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۹-۴۱).

از حکومت قانون نیز در ادامه بحث‌هایش از ویژگی‌های مشـروطه سـخن می‌راند و قانون را بر دو گونه می‌داند: مادی و معنوی؛ قوانین معنوی آن است که پیامبران به وسیله وحی آن را بیاورند و قوانین مادی مثلا قانون مدنی و سیاسی آن است که به‌وسیله خردمندان و دانشمندان کشور ساخته شود و حقوق و منافع مردم را در نظر بگیرد. این دو گونه قانون برای استفاده مردم لازم است. همچنین یادآوری می‌کند که قانونگذاری از اختیارات ویژه اکثریت مردم برای سـعادت عموم است. به این ترتیب طالبوف لزوم مذهب و قوانین پیامبران را انکار نمی‌کند، ولی آنها را دور از امور کشور و جنبه‌های مادی زندگی نگه می‌دارد (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۶).

به نظر وی قانون عبارت است از «فصول مرتب احکام مشـخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت نوع»؛ مقصودش از جماعت نوع هیات جامعه اسـت. برپایه ضابطه‌های قانونی هر فـرد «کاملا از مال و جـان خود مطمئن و از حرکات خلاف خود مسـوول بالسویه می‌باشد.» به باور این متفکر «هرجا قانون نیست اساس منافع نیست و هرجا وحشت است سعادت و برکات نیست. پس هرجا قانون نیست سعادت و برکات نیست.» در ادامه وی منبع اقتدار قانونگذاری را اراده ملت می‌داند و می‌نویسد باید مشخص باشد که «واضع قانون ملت است» و «اکثریت آرای عموم ملت که قوانین برای سعادت ایشان وضع می‌شـود» و قانونی را که سعادت گروه معدودی را تامین می‌کند مطرود می‌داند (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۵-۴۶).

با اعلام مشـروطیت و تاسـیس مجلس ملی آرزوی زندگی طالبوف برآورده شد. اما استوار شدن حکومت ملی از آرزوهـای دیگر وی بود و در این‌باره رسـاله ایضاحات درباره آزادی را نوشـت. او در این رسـاله از قوت و ضعف نظام‌نامه یا قانون اساسی و کارنامه نخستین مرحله دوره اول مجلس شورای ملی را نقد نمود (آدمیت، ۱۳۶۳: ۵۴).

آموزش‌وپرورش

او خواهـان اصـلاح یا تغییر بنیادهای کهـن بود. از دغدغه‌های او اصلاح الفبا و بسط زبان فارسی برای اصلاح جامعه و حل مسـاله عقب‌ماندگی ایران بود. او برخلاف نظـر برخی که از تغییر الفبا (به تقلید از کشـور ترکیه) سـخن می‌گفتند، فقط از اصلاح زبان و الفبای فارسـی سخن می‌گفت و از اینکه با الفاظ عربی ترکیب شده است با ایـن وجود معتقد بود که نباید لغات عربی یا خارجی را از زبان فارسـی برداشت زیرا دایره لغات کم می‌شود و پیشنهاد کرده است که لغات خارجی همان‌طور (تلفن، اتومبیل، پولتیک و...) تلفظ شـوند (نک آدمیت، ۱۳۶۳: ۸۵-۸۶). همچنین از فقدان نظم و قاعده در کار مدارس و فرهنگ یا به قول آن روزها معارف انتقاد می‌کرد. او نوشته اسـت «وزارت معارف سایر دول چندین شعبه می‌باشد. دولتـی که به قدر ایران تبعـه دارد اقلا ۳۰هزار مکتب و مدرسه دارد. در این صورت تعیین روسا و معلمین مکاتب و مدارس، وارسـی دخل و خرج آنها و تغییرات هر روزه از هر قبیل با وزارت معارف اسـت. در وطن ما که هنوز ۱۰ مکتب مقدمات نیست، در جزوه دخل و خرج مالیات هنوز جدول مخارج وزارت معارف ایجاد نشده، ۱۰ کتاب مفید اطفال یـا رجال تالیف نشـده، وزارت معارف چه می‌کند؟ ماموریتش چیست؟ دایره ریاست او کجاست؟» (سرمد، ۱۳۷۲: ۱۰۵)

طالبوف در مقدمه کتاب احمد به تمایز میان انسـان و حیوان می‌پردازد و آن را جسـت‌وجو در کشف حقایق و چون‌وچرا در ماهیت امور می‌داند. همچنین در اهمیت تعلیم و تربیت، عقیده دارد چنانچه کودک کنجکاو، مربی دانایی داشـته باشد که بتواند حقایق را به او نشان دهد، این امر موجب سـعادت و کمال او خواهد شـد، ورنه او نیز چون جاهلان و بی‌خبران می‌شـود. همچنین دلیل پیشرفت علوم و هنر توسط علمای پیشین را، آزادمنشی آنها در تعلیم و تربیت و اجازه و اختیار سـوال و جواب، توسط شاگرد می‌داند و نهایتا با تاسف بسیار، از عصری که در آن زندگی می‌کند یاد می‌کند؛ عصری که نور معرفت تمـام عالم را گرفتـه و فقط ما «ایرانیـان» از آن محروم مانده‌ایم، چندان که در تعلیم نیز، راه سـوال و جواب بر کودکان‌مان بسته است. نویسـنده قصد و هدف خود را از تالیف کتاب به صورت سـوال و جواب میان کودک و پدرش، که حاوی مقدمات مسـایل علوم، فنون و اخبار اسـت، این می‌داند که به کار متعلمان آید و بر بصیرت مبتدیان بیفزایـد. (طالبوف، مقدمه) کتـاب احمد وی سراسر نکات آموزنده و ارجحیت دادن او به بحث تعلیم و تربیت است. به گفته خودش او این کتاب را از کتاب امیل اثر «ژان ژاک روسـو»، الگوبرداری کرده است. به باور وی گرچه مدت‌هاست اروپایی اساس تعلیم و تربیت کودکان خود را به مراتبی بالا رسانده و در علوم و صنایع پیشرفت کرده است اما از آنجا که هوش و استعداد ذاتی شرقی‌ها بیشتر است، چنانچه آن مساعی در نشر معرفت، در میان کودکان شرقی مبذول شود، نتیجه مافوق تصور خواهد بود. از این سخنان چنین برمی‌آید که طالبوف، شخصی امیدوار است و یقین به خود ملی را از دست نداده. او آنچه را که در اجتماع بشری و در شخصیت فرد می‌بیند، ثمری از ایـام می‌داند و آموخته‌های کودکی و از دروغ که اکثر برادران وطنش مبتلای بدان هستند به عنوان بلایی یاد می‌کند که می‌بایست درصدد چاره آن برآمد. همچنین از ضعف اخلاقیات، خلف وعده، عجله و بی‌ملاحظگی نزد مردم خود یاد می‌کند. و در جای دیگر می‌نویسـد: «در حالی‌که نظام تعلیم و تربیت کشـورهای متمدن حتی کورها و لال‌ها و کرها را دانشـمند می‌کند اطفال بصیر و مسـتعد ممالک آسـیا را به قدر اطفال کور سایر ملل، مواظب و پرستاری نیسـت» (طالبوف، ۱۳۱۱، ج۱: ۸۱ و ۸۴). او پرسشـگری و نقادی را اسـاس تمدن و ترقی می‌داند و بر این باور اسـت که فرهنگ و اندیشه و نظام تعلیم‌وتربیت سنتی راه نقادی و پرسشگری را بسته است و به همین دلیل از پیشـرفت عقب مانده‌ایم. (طالبوف، ۱۳۱۱، ج۲: ۹۲).

درباره آزادی

طالبـوف از روشـنفکرانی بـود کـه در کنـار دیگر اندیشـمندان همچون ابوالحسـن ایلچی، میـرزا صالح شـیرازی، مصطفی افشـار، رضا قلی میرزا و ملکم خان از تمدن بورژوازی غـرب اثر پذیرفته بود. او به درونمایه و مفهـوم آزادی می‌پردازد و می‌کوشـد مفهوم آن را در میان ایرانیان رواج دهد با این امید که روزی ایرانیان نیز از این نعمت بهره‌مند شـوند زیرا به باور طالبوف «آنچه مایه تاسف است این اسـت که ایرانی از عوالم بی‌خبر و از نعمت الهی محروم مانده، در حالی‌که از سـایرین نوع خود بی‌شبهه استعداد ایشان کمتر نیست. بالطبع بایست این آزادی را داشته باشند.» (اکبری نوری، ۱۳۸۵: ۲۰۸) او آزادی را از حقوق طبیعی می‌داند، درباره عناصر اصلی آزادی از «آزادی هویـت» (آزادی شـخصی) و «آزادی عقاید» و «آزادی قول» یا آزادی بیان سـخن می‌گوید و از شـقوق آن آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع را بر می‌شمارد و درباره هر یک توضیح می‌دهد (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۳).

ایـن متفکر بزرگ مسـاله حق آزادی ملـل را بیان کرده اسـت و در گفت‌وگوی خود برسر حق آزادی ملل و حرکت اسـتقلال‌طلبی کشورهای زیرسلطه بیگانه به منطق بی‌پروای غالبیت و مغلوبیت توجه می‌کند. آرمان او تحقق حقوق طبیعی آزادی ملل است و بر افتادن بساط اسـتعمار و اسـتیلای مغرب‌زمین را محتوم سیر تاریخ می‌شـمارد (همان: ۹۵). طالبوف به دست آوردن آزادی در ایران را در گرو پرورش و تربیت رجال میهن‌پرست و آزادیخواه می‌داند.

غرب و تجدد

طالبوف در تاریخ تجددخواهی ایران نامی آشناست. او در فراهم آوردن زمینه فکری جنبش مشروطه سهمی بسزا داشته است و از نمایندگان برجسته تجدد سیاسی و ادبی در آسـتانه مشروطه است. در بحث تجددخواهی اندیشـه‌های دیگـر نمایندگان اندیشـه جدیـد ایران به‌خصـوص آخوندزاده، ملکم و مستشـارالدوله در جای جای آثار طالبوف دیده می‌شود و وی از آنها تاثیر پذیرفته است (رحمانیان، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

به باور وی اخذ دانش و فن و اصول بنیادهای اجتماعی و جدید برای پیشرفت هر کشوری ضروری می‌نماید. اما معتقد به تسلیم شدن مطلق در برابر تمدن غربی نیست. و تاکید می‌کند که «مبادا تمدن مصنوعی یا وحشت واقعی آنها (غربی‌ها) تو را پسـند افتد» بلکه باید «در همه جا و همیشـه ایرانی باشی.» سرمشق او در چنین تفکراتی جامعه ژاپن اسـت زیرا یکی از معدود جوامعی است که در عیـن اخذ تمدن جدید هویت ملی خویش را همواره حفظ کرده است. به نظر او آنچه تا آن زمان از تمدن غرب یادگرفته شده است همه تقلید است و پایه و اساسی ندارد. مثلا نامه هیات وزرا از غربی‌ها اخذ شده است اما فقط در حد همین نام مانده است زیرا نه دستگاه وضع قانون ایجاد و نه مدرسه‌ای برای تعلیم قانون تاسیس شده است و اداره کشور نیز نه پایه و اساسی دارد، تجارت در ایران نیازمند داشتن وزارت تجارت نیست.» (آدمیت، ۱۳۶۳: ۲۶-۲۵)

طالبوف شـیفته غـرب نیسـت و قویـا از هرگونه وابستگی و اعتماد مطلق به آنها، زینهار می‌دهد. از مفاد مقاوله‌نامه‌ها و امتیازها می‌گوید که دولت و ملت ایران را دستخوش زبونی خواهد کرد. از استعمارگرانی می‌گوید که متمدن‌نماهایی خوش‌ظاهر هستند که تنها مترصد ربودن ثروت‌های ملل ناآگاه و زودباورند. در شیوه کسب تمدن غرب بسـیار تاکید دارد که جـز علم و صنعت و معلومات مفید چیزی قبول نکنیم. همان اسلوب نقادانه و سنجیده‌ای را که خود داشت توصیه می‌کند و همین معلومات مفید را نیز در نظامی عادلانه قبول دارد، نه نظام استعماری که خود شاهد آن بود. به‌درستی بر دو عنصر سازنده قدرت، یعنی علم و ثروت تاکید می‌کند و قدرت دولت‌ها را ناشی از این دو می‌داند. سودای وطن او را بدانجا می‌کشاند که بگوید: اگر علم داشتیم راه می‌ساختیم تا غله در زنجان نپوسـد، در تبریز فقرا از بی‌نانی نخروشند، در اراضی بایر چاه می‌زدیم تا رعیت ممر معاش جدید بیابد و از مهاجرت آنها مانع می‌شدیم.

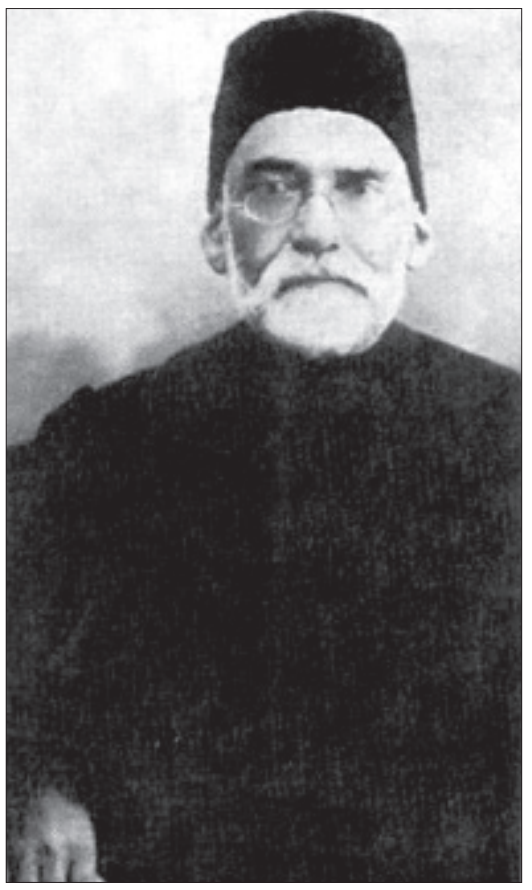

طالبوف معتقد است که سـرمایه باید در صنعت به کار رود، سـرمایه‌داری تجاری را حمال فرنگی‌ها می‌داند و لزوم احداث شـرکت استخراج نفت برای بی‌نیاز شدن از نفت بادکوبه را توصیه می‌کند. برای حفظ استقلال و اقتدار ملی، احداث کارخانجات را تنها راه قطعی می‌داند. به نظر وی «... روزی همان کاغذ فرنگی‌ساز، کتب احادیث و قرآن مجید را می‌نویسد و عوض آنکه اهالی را تشویق کنند که این‌گونـه کارخانجات مفیـد در تمام ممالک اسـلامی احداث شود و به‌طور موقت برای یکی، دو سال از استادان خارجی استفاده شود و پس از بی‌نیاز شدن به آنها، هم کاغذ پاک و هم ثروت جدیدی برای ترقی وطن که حوزه اسلام است داشته باشیم، همین‌قدر دلخوش و قانع هسـتند که بگویند ما از مسلمانان می‌خریم، حال آنکه می‌دانند فقط حامل کاغذ مسلمان است نه عامل او» (طالبوف، ۱۳۱۱، ج ۱: ۲۰).

اما همه روشـنفکران هـم‌دوره طالبـوف مانند او فکر نمی‌کردنـد. از پرآوازه‌ترین آنها ملکم خان بود. او به تمدن غرب اعتقاد داشت و در این اعتقاد خود تا جایی پیش رفت که تنها راه ترقی و نجات همه ملت‌ها را تبعیت بی‌چون و چرا از فرهنگ و تمدن غرب می‌دانسـت. به نظر ملکم در همه ارکان زندگی سیاسـی و اقتصادی باید اصول و ترقی تمدن غربی پذیرفته شود زیرا آیین ترقی همـه بالاتفاق حرکت می‌کنـد. به بـاور وی در اخـذ تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم درصدد اختراع باشیم، بلکه باید از غربی‌ها سرمشـق بگیریم و در همه صنایع از باروت گرفتـه تا کفش‌دوزی بـه الگوبرداری از آنها نیـاز داریم. او در توجیه فکر جهان‌بینی خود نسـبت به لـزوم اخذ تمدن غربی کـه ثمره آن را عمران و آبادانی دنیا می‌دانست نوشته است «حالا دیگر وقت آن گذشته است که یک دولتی بر دور خود سدی بکشد و به سایرین بگوید این ملک مال من است و من نمی‌خواهم ترقیات این عهد را اخذ کنم» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۱۳ و ۱۱۵).

سخن آخر

طالبـوف از جمله روشـنفکرانی بود که موافق تجـدد و نوخواهی بود و اقتبـاس از تمدن غـرب را ضروری می‌دانسـت اما در عین حال بر ایجاد مدارس عالی تاکید داشـت تا امکان تحصیل جوانان ایرانی در کشور فراهم باشد و مجبور نباشـند برای ادامه تحصیل به اروپا سفر کرده و سـرانجام همانجـا زندگی کنند و به‌طور کلی بر توجه به هویت ملی پافشاری می‌کرد. او از اندیشمندانی بـود که تقلید بی‌چون و چرا از غرب را نکوهش می‌کرد. از سـویی بـر لزوم قانون‌مـداری تاکید داشـت و دلیل عقب‌ماندگـی ایران را بی‌قانونی می‌دانسـت و به دفاع از حکومت مشروطه در برابر حکومت مطلقه و استبدادی می‌پرداخت. همچنین او از مدافعان اصلاح الفبا بود و بسط زبان فارسی را برای اصلاح جامعه ضروری می‌دانست. اما از تغییر الفبای فارسی مانند کشور ترکیه انتقاد می‌کرد و زبان فارسی را غنی می‌دانست. همچنین از آزادی نوشته است از آزادی بیان، آزادی حقوق فردی و جمعی، آزادی مطبوعات و هر آنچه امروزه از اساسی‌ترین حقوق افراد و کشورها به شمار می‌رود. طالبوف تجددخواه و اصلاح‌طلب بود، بر حقوق آزادی انسان و حاکمیت ملی تاکید می‌کند و دخالت مسـتقیم دولت را در تنظیم ثروت و مالکیت لازم می‌شمارد. او نخستین کسی بود که طرح منظمی را در برانداختن نظام ارباب رعیتی و اجرای تقسیم اراضی پیشنهاد کرد.

منابع در دفتر روزنامه موجود است.

تفکرات حاشیه

در طول زندگی روزمره

حامد کیا

■ مساله این است که آیا به راستی می‌توان اندیشه را تهی کرد یا خیر؟ یـا آیا می‌توان به کل ادراک را تهی کرد یا خیر؟ اندیشه‌های ما در رابطه با ذهن و دنیای پیرامون شکل خود را تولید و بازتولید می‌کند. من الان به موضوع «الف» فکر می‌کنم و در لحظه‌ای بعد به موضوع «ب». امـا باید جای این الف‌ها و به ب‌ها چیزهای دیگری را قرار دهیم. به شـکلی باید به سـراغ دنیایی تجربی‌تر رفت و چیزهایی را پیدا کرد که در طول زندگی روزمره توسط انسان‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. انسـان‌ها بر اساس فضایی که در آن سیر می‌کنند با چیزهایی در برخورد هستند که هر کدام را یـا مورد تفکر قرار می‌دهند یا از آن گذر می‌کننـد. در این جریان انسـان‌ها همواره در فرهنگ مورد و سـوژه تبلیغ افکاری هستند که از طـرف گروه‌های بالاتر اجتماعـی در برابر آنها قرار می‌گیرنـد و در نتیجه این می‌تواند معیاری باشـد که چیزها یا عملکردهـای دیگر را در طول زندگی روزمـره در رابطه با آن مورد تفکر قرار دهند. از این باور آنچه در تفکرات رخ می‌دهد در حقیقت تفکری اسـت حاشیه‌ای که تفکر کانونی و مرکزی آن را در این وضعیت قرار داده است. در نتیجه تفکر حاشیه‌ای در طـول زندگی روزمره در حقیقت نقطه اختلال و اضطراب است. اما این اختلال به وجود نمی‌آید مگر اینکه چیزی مورد تفکر و موضوع تفکر قرار بگیرد. این شرایطی اسـت که یک انسان در طول زندگی روزمره خـود به چیزی مثل یک اتومبیل، یک نوع لباس، یک تابلو یا رنگی قرار می‌گیرند که اینها فکر او را دچار اختلال یا آشنازدایی می‌کنند. در بیانی به طور مثال یک اتومبیل به بیننده می‌تواند یک ایده‌ای را منتقـل کند که این ایده خـارج از عرف متعارف فرهنگی است. اینجا دقیقا جایی است که حس و فکر نوینی پیدا می‌شود که از همان شروع ایجاد شدنش حکمش مشخص است: «آن در حاشیه است.» و اگر قرار است نمایان شود این نمایان شدن یک اختلال جدی فرهنگی را برای خود به پیش می‌آورد.

جدول ۱۵۳۱

افقی:

۱ - روزنامـه امیرکبیـر - گریـز حیـوان ۲ - نوعـی بازی برای سـنجش مهارت در هدف‌گیری - شمس - همنشـین تار ۳ - اولین پیامبر - درخـت انگور - روش و طریقـه - فیلمی از اکبر صادقی ۴ - عصبـی در پـا و کمـر - مختـرع سـینما ۵ - فـن ماشین‌سـازی - ساز سیمی که ۴۶ سـیم دارد وبا دست نواخته می‌شود ۶ - گردنه‌ای در استان لرستان در منطقه‌ای به همین نام - دعای صبح جمعه - کلام تنفر ۷ - مفهوم‌ها - پرنده خوشـبختی - گذر گاه ۸ - حاجت - کاخ فرانسه - یکی ۹ - عنوان مردانه - اجرام کیهانی - اختفای نظامی ۱۰ - فشرده و پایمال - باوقار - اسراف‌کار ۱۱ - جوهر قلیا - معمار شـهر برازیلیا ۱۲ - سرزمین افراسیاب - پایتخت لیبی ۱۳ - کوچ کردن - پیش رو - خط‌کش مهندسی - به دست آوردن ۱۴ - درنده جنگلی - بسته شدن - شهرهای عرب ۱۵ - از مرتجعان – در شک انداختن

عمودی:

۱ - کتاب مقدس هندوان - ویژگی آنچه با استفاده از گرما الکتریسـیته تولید می‌کنـد ۲ - توانا - بهبودی - جمع وحش ۳ - بهشـت شـداد - برتری‌ها - جایگاه دوشـاخه بـرق ۴ - از الفبای زبان آلمانـی - طایفه‌ای در عصـر هخامنش - هر نوع فلز مانند طـلا و نقره و... ۵ - وسـطی - نوعی پارچه - صد متر مربع ۶ - برادران - نام کوچک خالق اثر موریانه‌ها – نبرد و پیکار ۷ - دوم شـخص مفرد - گروه ورزشـی - قسـمتی از پا - جادو ۸ - از اسـیدها که به جوهر مورچه معروف اسـت - وجود دارد - شـاعر و نویسنده نوبل بده اهل شیلی ۹ - قنداق نوزاد - ظاهر عمارت - پدر بزرگ - ضمیر اشاره ۱۰ - بند - تحفه‌ها - آغاز شده ۱۱ -از هالوژن‌ها - سرسـرای بزرگ ورودی - جمله پرسشی ۱۲ - از مواد دفعی بدن - لباس پوشیده - مشعل جوشکاری ۱۳ - مهـر و مـوم - سـرافراز - شـهری در آلمان ۱۴ - نوعی پارچه - گذرانیدن - بی‌رونق ۱۵ - کتابی از احمد محمود داستان‌نویس معاصر – تن

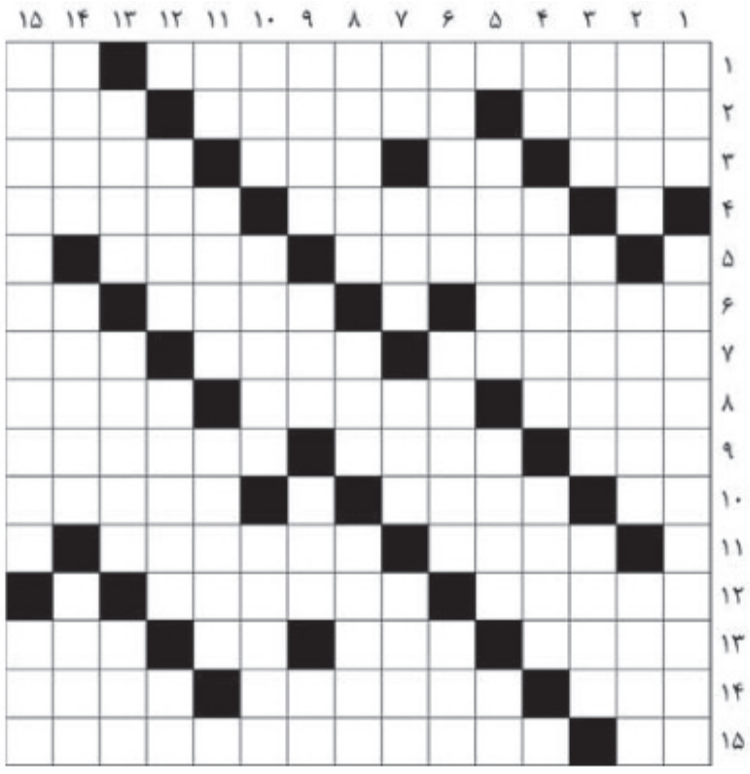

حل جدول ۱۵۳۰

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۵۳۵

۴			۲	۳	۵	۶		
۲		۸			۱	۷		
	۵				۴	۳	۲	
		۳		۴		۷		۱
			۳		۱	۸		۶
۵	۱	۷			۲	۹		
۳				۸			۱	۷
		۵	۲		۹	۳		
۸	۴		۶		۷		۹	

حل سودوکو ۵۳۴

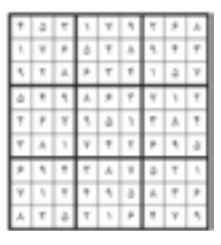

سودوکو سخت ۱۸۶

۳					۱			
	۱		۴			۹		۸
	۹	۶	۲					
	۴	۵	۸			۳		
۸		۱			۶	۵		
۶		۹			۷			۴
	۵	۷				۴		
۲			۷	۳				
	۶			۸				۲
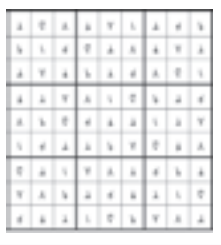
حل سودوکو سخت